

اسلام آباد

بدون سعادت

سعادت آباد

حاشیہ نشینی در مرکز

کمیته پژوهش کارگری خاتون آباد

منجیغ
Manjanigh



کمیته پژوهش کارگری خاتون آباد

اسلام آباد پدروں سماعت سماعت آباد

حاشیہ نشینی در مرکز

کمیته پژوهش کارگری خاتون آباد

منہ پون



مقدمه

«اینجارو بهش می‌گفتن باغچاله‌ی ونک! چون زمین کشاورزی و توتستان «ونکی‌ها» بود. ما می‌گفتیم «زورآباد» چون با خون و دعوا اینجا زندگی کردیم.»

بعید است کسی به تهران آمده باشد، از اتوبان چمران رد شده باشد و منظره‌ی زیر پُل مدیریت توجهش را جلب نکرده باشد: در حالی که خانه‌های ویلایی و برج‌های سربه‌فلک‌کشیده‌ی سعادت‌آباد نگاه مستقیم آدم را به خود می‌کشاند، ناگهان آنتن تلویزیون و بندِ رخت و جلوه‌هایی از خانه‌های محلات قدیمی تهران، چشم را دنبال خود می‌کشاند. ادامه‌ی این جستجو پهنه‌ی بزرگی از خانه‌هایی همچون دهات را در نظر آدم می‌آورد که مانند ماسوله، سقف یکی، پُشتِ بام دیگری‌ست، اما سقف‌های اینجا حلبی و آجر و نخاله‌ی ساختمانی‌ست. مثل ماسوله زیبایی روستایی ندارد، در گوشه و کنار تا چشم کار می‌کند زباله دیده می‌شود. حال‌وهوای زندگی ساکنان، حال‌وهوای آدم‌های اضافه‌ست. این مکان و آدم‌هایش چه ربطی به زیبایی شهری و لوکس‌نشینی بالای سرشان دارد؟ اینجا کجاست؟ اینجا اسلام آباد است، شهرک نیایش.

تهران پُر است از «اسلام‌آباد»‌ها و «زورآباد»‌هایی که در مرکز و حاشیه‌ی شهر پراکنده شده‌اند. شهری شدن

سرمایه عامل تولد این حاشیه‌ها و زندگی بخشی از فرودستان در آن‌هاست. اسلام‌آباد سعادت‌آباد دست‌کم از سه نظر یک نمونه برجسته برای بررسی سیاسی-اجتماعی است:

هم‌نشینی غریب کاخ و کوخ در این مورد خاص (کنار سعادت‌آباد بودن) و بار روانی شکاف طبقاتی. در مرکز شهر بودن و نه حاشیه‌ی آن. سکوت آن در جریان خیزش‌های دی ۹۶ به این سو.

اولین عکس هوایی منطقه در سال ۱۳۳۵ نشان می‌دهد که در آن زمان ده ونک شامل باغات بسیار و ساخت‌وساز اندک تا کناره‌ی شرقی رودخانه‌ی اوین-درکه امتداد یافته است و پل قدیمی موجود بر این رودخانه (محل احداث پل مدیریت کنونی)، منطقه‌ی ده ونک را به اراضی بایر و کشتزارهای جنوبی و باغات شمالی رودخانه متصل می‌کرده است. با احداث بزرگراه چمران این منطقه به طور کامل از ده ونک جدا شده و محدوده‌ی امروزی اسلام‌آباد با لبه‌های شاخص بزرگراه چمران در شرق، بزرگراه نیایش در شمال، بلوار فرهنگ در غرب و باغات و فضای سبز در جنوب آن تعریف شده است.

مشکل اصلی مردم منطقه به وضعیت ساخت‌وساز و قرارگرفتن کل شهرک در طرح فضای سبز شهرداری مربوط می‌شود که پیرو آن، هرگونه ساخت‌وساز، نوسازی و ایمن‌سازی خانه‌های محله غیرقانونی شناخته می‌شود و ساکنین نمی‌توانند اقدامی در این راستا انجام دهند.

داستان هم به نحوی از همین‌جا شروع می‌شود. از ابتدای دهه‌ی هفتاد که ساکنین با همراه داشتن سند و قولنامه‌های عادی برای جواز ساخت مراجعه می‌کنند، شهرداری از دادن مجوز ساخت‌وساز و همچنین جواز کسب به اهالی خودداری کرده و سعی می‌کند زمین‌ها را با بهایی بسیار پایین نسبت به محله‌های مجاور بخرد؛ اهالی نیز تا زمانی که زمین‌های اسلام‌آباد به تناسب محله‌های مجاور قیمت‌گذاری نشود، زمین‌ها را نمی‌فروشند و این به گفته‌ی اهالی سرآغازی است برای مقاومت‌ها و تخریب‌ها در اسلام‌آباد.

پرسش اساسی پیش روی نیروهای مترقی عبارت از این است که واقعا برنامه‌ی مشخص برای بسیج این نیروها در هنگامه‌ی خیزش-قیام‌های آتی چیست و از سوی دیگر چه چشم‌انداز و افق مشخصی می‌توان در نظر این سوژها پدیدار کرد که آنان را امیدوارانه بدل به نیروهایی انقلابی کند؟

روشن است که جریان راست اپوزیسیون هیچ برنامه‌ای برای این دسته از نیروها ندارد و کوچکترین تغییری در زندگی آنان پیدا نخواهد شد. اما جریانی که در سال‌های اول انقلاب هم برنامه‌ی بسیج این نیروها را داشت و مجدانه در میان آنان تلاش می‌کرد چه آورده‌ای از این گذشته‌ی به جایی نرسیده دارد؟ ایده‌ی «تسخیر خانه‌های

خالی» آیا بار دیگر بناست روی میز ما باشد؟ با چه برنامه‌ی عمل مشخصی؟ چه تضمینی برای پایداری این پیشروی تسخیرگونه است؟ چطور می‌شود مردم محافظه‌کارشده‌ی این مناطق را که به حفظ آب‌باریکه‌ای که دارند خو گرفته‌اند به جستجوگری برای حق و حقوق ضایع‌شده‌شان کشاند؟

با شکاف طبقاتی بارزی که در همجواری این مناطق با بالانشینان هست چه باید کرد؟ آیا باید به اعتبار ایده‌ی تسخیر خانه‌های خالی و انواع پروژه‌های مسکن‌سازی‌های ارزان به فکر جابه‌جایی مردم از این منطقه بود؟ این‌ها مسائلی است که تخیل انقلابی را باید وادار به جستجو و برنامه‌ریزی کند. ما می‌کوشیم با چنین پرسش‌هایی آگاهانه خود را درگیر کنیم تا ببینیم چه چشم‌اندازی را می‌شود در نظر این مردم پدیدار کرد و از آنان نیروهای همبسته با انقلابی طبقاتی بیرون کشید.

توصیفات

آنطور که شواهد محدود درباره‌ی تاریخچه‌ی شکل‌گیری اسلام‌آباد از خلال اسناد موجود و مصاحبه‌های ما نشان می‌دهد، اسلام‌آباد در زمان ناصرالدین‌شاه محلی خاکی و سنگلاخی بوده است و مستوفی‌الممالک وزیر مالیه‌ی ناصرالدین‌شاه، که صاحب تمام اراضی معروف به دهونک بوده، مجموعه قنات‌هایی را در اینجا حفر می‌کند. نتیجتاً در آن سازوکار ارباب و رعیتی، رعیت‌ها روی زمین کار می‌کردند و اجاره‌بهای معینی را به مستوفی‌الممالک می‌پرداختند. در جریان اصلاحات ارضی محمدرضا شاه، اراضی دهونک چندین نوبت بین رعیت‌هایی که در طول زمان روی زمین کار کرده بودند و اربابان صاحب اراضی جابه‌جا می‌شود تا اینکه نهایتاً مالکیت زمین‌ها به نام اربابان قبلی باقی مانده و اعیان زمین‌ها را به کشاورزان می‌دهند. در ادامه و با خرید زمین از کشاورزان توسط اعیان، مردم شروع به ساخت خانه در اسلام‌آباد کنونی می‌کنند که از همان زمان مساله‌ی کاربری مسکونی، برای اهالی دردرساز شده بود.

در واقع تمام محدوده‌ی اسلام‌آباد جزو اراضی بزرگتر دهونک محسوب می‌شده است که با تاسیس بزرگراه چمران، عملاً این قسمت، که پس از انقلاب به نام اسلام‌آباد شناخته شد، از دهونک جدا می‌شود. البته تفکیک بخش شمالی و جنوبی اسلام‌آباد (نیایش شمالی و جنوبی) متاخرتر و مربوط به ۱۰ یا ۱۲ سال گذشته می‌باشد که شهرداری منطقه بنا به تقسیمات اداری خود این اقدام را انجام داده است.

مشکل اصلی اهالی اسلام‌آباد، کاربری غیرمسکونی زمین‌هاست که عملاً امکان ساخت‌وساز را از آن‌ها گرفته. شهرداری نیز ترجیح داده با معلق نگه‌داشتن وضعیت کاربری اراضی این محدوده، عملاً ساکنین را در یک روند

فرسایشی قرار بدهد. البته شهرداری با پیشنهاد خرید زمین از اهالی، تلاش کرده آنان را از منطقه دور کند. تا جایی که یافته‌های ما نشان می‌داد، شهرداری تنها یک‌بار و حدود ۴ سال پیش قسمتی از زمین‌های محله را به قیمت پایین‌تر از اهالی خرید که به علت کمبود بودجه و البته تبعات سیاسی و اعتراضات اهالی، دیگر دست به چنین اقدامی نزد اسلام‌آبادی‌ها به خوبی می‌دانند که ماجرای مطرح شدن گرفتن منطقه در طرح فضای سبز تنها بهانه‌ی حکومت برای امتیاز ندادن به اهالی است. چنان‌که از گفته‌های‌شان پیداست:

«اینجا رو می‌خوان بذارن برا آقازاده‌های خودشون بشه آتی‌ساز دوم برا خودشون. کجای تهران همچین زمینی افتاده؟ بهترین جای تهران اما وضع رو ببین. آتی‌ساز رو شاپور غلامرضا برادر شاه می‌سازه اینجا رو هم گذاشتن مجتبی [خامنه‌ای] بیاد بسازه.»

نتیجتاً آنچه تار و پود اصلی زندگی اسلام‌آبادی‌ها را ساخته، اساسی‌ترین دغدغه‌ی زندگی‌شان، یعنی وضعیت محل سکونت، است.

از حیث ترکیب جمعیتی، می‌توان جمعیت اسلام‌آباد را به سه گروه عمده تقسیم کرد:

۱. مهاجران روستایی که در سال‌های پیش از توسعه‌ی محله به این مکان کوچ کرده‌اند و عمده‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند.

۲. افرادی از قشر فرودست که به علت قیمت ارزان مسکن به این حاشیه رو آورده‌اند.

۳. مهاجران و پناهجویان خارجی (افغانستانی) که اغلب به عنوان کارگران فضای سبز، رفتگران و کارگران ساده مشغول کار هستند.

علی‌رغم عدم وجود آمار رسمی از میانگین سنی جمعیت این محدوده از روی مشاهدات و بافت شغلی منطقه می‌توان فهمید که شمار جوانان در این محله نسبتاً زیاد است.

در این محدوده مشاغل مرتبط با زیست روزمره‌ی اهالی از قبیل بقالی‌های کوچک، نانواپی، خرده‌فروشی‌ها، عطاری، آرایشگاه و... و مشاغل چون تعمیرگاه‌ها و صافکاری‌های خودرو، که شغل اصلی جوانان ساکن منطقه را در بر می‌گیرد، به وفور به چشم می‌خورد. علت فراوانی تعمیرگاه‌ها همجواری با سعادت‌آباد و سرریز شدن خودروهای لوکس به این صافکاری‌ها و تعمیرگاه‌ها است.

اکثر این کارگاه یا مغازه‌ها به صورت قطعات مستقل نبوده و جزئی از قطعات مسکونی محسوب می‌شوند؛ به صورتی که صاحب مغازه بخشی از خانه‌ی خود را بدل به محل کسب و کارش کرده که این امر نشان‌دهنده‌ی الگوی کار و زندگی توأمان ساکنین این محله است.

به طور کلی می‌توان گفت کاربری‌هایی که خدماتی در سطح محله ارائه می‌کنند غالباً در مراکز مسکونی قرار دارند و واحدهای تعمیرگاهی که خدمات فرامحله‌ای ارائه می‌دهند، در نزدیکی ورودی شمالی محله واقع شده‌اند. اسلام‌آباد منطقه‌ای با حدود پنجاه سال قدمت است با کوچه‌های کم‌عرض و بن‌بست، ساختار نامنظم شهری و قطعات ریزدانه‌ی ساختمانی. ساختمان‌های این محله به دلیل مشکلات ساخت‌وساز، ترمیم و بازسازی نشده و فرسودگی بافت آن‌ها اولین نکته‌ی ظاهری است (به ویژه در تقابل با سعادت‌آباد) که جلب توجه می‌کند. مصاحبه با اهالی نشان می‌دهد که مبارزه و مقاومت هر روزه در منطقه میزان همبستگی و همدلی را افزایش داده است:

«بعدش اوباش آوردن محله؛ از روی پل می‌خوای رد بشی باید حتمن چاقو و چوب و چماق داشته باشی! ما اینجا یاد گرفتیم و به بچه‌هامونم یاد دادیم که زندگی اینجا یعنی مقاومت و مبارزه حتی اگه نتیجه نداشته باشه. اینا می‌خوان ما نباشیم، نه که اینجا نباشیم، نه نه، اینا دنبال امت‌سازی‌ان، دنبال یه دست کردن همه‌کس و همه‌چیزن. ما اینجا هم مهندس داریم، هم دکتر، هم جامعه‌شناس، هم وکیل، هم معلم، هم استاد؛ همه‌چی، اینا خونه‌شون اینجا نباشه خودشونو جزیی از اینجا می‌دونن، بزرگ‌شده‌ی اینجا، هویتشون اینجا شکل گرفته، میان کمک می‌دن، کار مجانی می‌کنن اینجا... ما یاد گرفتیم و یاد دادیم که به غیر خودمون محتاج نشیم، نشدیم هم.» البته در اینجا ذکر یک نکته مهم است. هرچند معنای نهفته‌ی مقاومت در اینجا، خشم لبریز اهالی اسلام‌آباد را از حکومت و ارگان‌های آن نشان می‌دهد، اما «اوباشی» که از آن‌ها نام برده شده، همان کارتن‌خواب‌هایی هستند که شغلشان حمل‌بازیافت است. وضعیت زیست این گروه در اسلام‌آباد پیچیدگی‌های فراوانی دارد که مهم‌ترین آن، اسلام‌آبادی لحاظ نشدن آن‌هاست. محل اصلی سکونت آنان، در قسمت تاریکی از زیر پل ولایت، به دور از چشم پلیس و اهالی است. در طول روز و بنا بر زمان‌بندی کاری‌شان آن‌ها در این محل مستقر شده و غالباً به مصرف مواد مخدر مشغول هستند؛ البته ماجرای اعتیاد در بین این گروه ملزومات خاص خودش را دارد؛ چنان‌که خود چنین می‌گویند:

«ما اینجا مجبوریم مصرف کنیم؛ غذایی که نداریم باید یه جوری اشتهامون رو کم کنیم که خب این کارمون رو راه می‌ندازه. اینجا پلیس می‌دونه چه خبره و یه وقتایی که می‌گن دزدی شده میان یهو حمله می‌کنن و ما رو می‌برن. بدتر از هر چی کتکایی هست که اون بالا جلو چشم همه می‌زنن ما رو. حالا ما رو ممکنه ول کنن اما ترازودار رو اگه بگیرن اعدام داره احتمالاً.»

البته گفتنی است که پل ولایت اسلام‌آباد تنها یکی از چند «پاتوق» معروف سعادت‌آباد به شمار می‌رود و

غالباً ساکنین این قسمت، اجازه‌ی ورود به پاتوق دیگری را ندارند؛ نتیجتاً آن‌ها هم ساکن اسلام‌آباد هستند و هم جزو اهالی آنجا محسوب نمی‌شوند. همین مساله گره اصلی زندگی آن‌هاست که از سوی مامورین امنیتی، عنصر نامطلوبی شناخته می‌شوند که باید پاکسازی شود، و از طرف اهالی هم کارگران شهرداری‌ای که از جانب این ارگان دولتی برای تخریب بافت اسلام‌آباد به این محل کوچ داده شده‌اند. زندگی این «نااهالی» اسلام‌آباد، به سیاهی همان تاریکی زیر پل ولایت است که آنان خود را از چشم همگان در آنجا مخفی کرده‌اند.

زیست این گروه اما تابع متغیرهای کلان دیگری است که عملاً به بافت آنجا رنگ و بوی مخصوص به خود را داده. رییس پاتوق کسی است که اسلحه‌ی گرم حمل می‌کند، خودش کمتر در آنجا حضور دارد و مسئولیت حفظ نظم هر به اصطلاح «پاتوقی» را بر عهده دارد. گماشته‌های او نیز مسئولیت جمع‌آوری دخل و خرج و کشیک دادن و... را بر عهده دارند و در مجموع کارتن‌خواب‌های آنجا حساب زیادی از رییس پاتوق و نزدیکانش می‌برند. یکی از نکات قابل تأمل در وضعیت بافت منطقه‌ی اسلام‌آباد، وجود کانکس‌های متعدد و گرمخانه در زیر پل ولایت، نقطه‌ی جداکننده‌ی بخش شمالی و جنوبی منطقه، است. آنطور که ساکنین این کانکس‌ها می‌گویند، آنان کارگران بخش فضای سبز شهرداری منطقه هستند که مسئولیت آبیاری و حفاظت از فضای سبز بوستان‌های همجوار را در محدوده‌ی سعادت‌آباد بر عهده دارند. محل زندگی آنان به شکل کامل پوشیده از زباله‌هایی است که در طول هفته جمع می‌شود و اگر بخت با آن‌ها یار باشد، هفته‌ای یکبار ماشین حمل زباله برای جمع‌آوری زباله‌ها به منطقه می‌آید:

«زیر پل کارگرای فضای سبز تو کانکس ساکن و رفتگرا حدود صدتاشون تو ساختمون. اینجا زباله‌هایی که جمع می‌شه رو یه بار تو هفته میان می‌برن.»

در همین قسمت اسلام‌آباد، کارگران جمع‌آوری بازیافت نیز قابل رؤیت‌اند. این افراد خانه‌ای در این منطقه‌ی حاشیه‌ای ندارند و تنها در حد فاصل استراحت‌های میان کارشان زیر پل دیده می‌شوند و شب را هم همانجا سپری می‌کنند.

نتیجتاً پل ولایت، محل هم‌نشینی عجیب رفتگران در گرمخانه، کارگران فضای سبز در کانکس و کارگران بازیافتی کارتن‌خواب می‌باشد. این قسمت دقیقاً نقطه‌ای است که بلوار فرهنگ و ۲۴متری سعادت‌آباد را به ورودی شهرک آتی‌ساز نیز متصل می‌کند و در طول شبانه‌روز اهالی این مناطق لوکس تهران از میان ساکنین نامبرده عبور می‌کنند.

در امتداد پل ولایت به سمت قسمت جنوبی اسلام‌آباد، همان رودخانه‌ی معروفی است که تنها با نرده‌ای

اسلام آبادی‌ها را از ۲۴ متری سعادت آباد دور می‌کند. یک رودخانه‌ی نه‌چندان بزرگ کافیسیت تا در طی این سالیان طولانی‌مدت، تقریباً تمامی اهالی اسلام آباد نتوانند اجازه‌ی هیچگونه ساخت‌وساز و حتی نوسازی منازل خود را پیدا کنند:

«یکی اومد گفت چرا اینجا این‌طوری مونده، خندیدم گفتم اونجا (با اشاره به ۲۴ متری سعادت آباد) اسرائیل و اینور فلسطین!»

تداعی اهالی از به تحت اشغال بودن محله‌شان توسط یک «دیگری» در این نقل‌قول بهتر از هر جای دیگری نمایان است. آنها که قدمت حضور خودشان را به گذشته‌ای دور و به زمانی که از سعادت آباد لوکس و پرخرج خبری نبود نسبت می‌دهند، وضعیت فعلی خود را با اشغال فلسطین مشابه می‌گیرند و سرزمین مادری‌شان را در چنگال اشغال صاحبان زور و سرمایه می‌بینند.

البته علی‌رغم کوچک بودن نسبی اسلام آباد، به هیچ عنوان تمامی منطقه یکدست نیست و حتی در موارد کوچکی مانند اجازه‌ی نوسازی و ساخت‌وسازهای محدود در حریم منازل، برخی با زد و بند با شهرداری و مسئولین شهری اجازه پیدا کرده‌اند تا ظاهر و ایمنی ساختمان‌های خودشان را بهبود ببخشند:

«اگه کسی چیزی بسازه صبح میان خراب می‌کنن مگه اینکه مایه بدی و دمشونو ببینی.»

البته این به معنای همکاری پنهان اهالی با شهرداری برای رسیدن به منافع شخصی خودشان نیست: «یکی اومد حتی به من گفت بهم گفتن متری بیست تومن زمینتو می‌خریم اما اگه من بدم فلانی کجا بره؟ من بیست تومن بقیه شیش تومن؟»

همین مساله دغدغه‌ی جمعی و زنده بودن حس هم‌محله‌ای بودن در میان ساکنین اسلام آباد را به خوبی نشان می‌دهد.

مانند تمامی مناطق حاشیه‌نشین تهران، اسلام آباد هم دارای بخش‌های به شدت متفاوت از حیث استانداردهای زندگیست؛ به گونه‌ای که در بخش جنوبی منطقه و حریم نزدیک به اتوبان چمران، ما با منازل روبه‌رو می‌شویم که بعضاً سقف هم ندارند و ساکنینی که چندباری اقدام به ساخت سقف برای خانه‌شان کرده‌اند، اما به سرعت از طرف ماموران شهرداری با تخریب بخش ساخته‌شده و تهدید به عدم تکرار چنین کاری مواجه شده‌اند. همین مساله باعث تفاوت به نسبت قابل توجه قیمت خانه‌ها در بخش جنوبی در قیاس با بخش شمالی شده است؛ به طوری که بخش شمالی اجاره‌بهای به مراتب بالاتری را در قیاس با بخش جنوبی دارد.

اما در قسمت شمالی منطقه ماجرا متفاوت می‌شود و هم ساکنین اکثراً خودروی شخصی دارند و هم نمای

ساختمان‌هایشان به‌روزتر و ایمن‌تر از برخی از اهالی قسمت جنوبی است.

همین شرایط نامناسب زندگی در اسلام‌آباد است که کوچ اجباری را بدل به یکی از گزینه‌های ساکنین کرده؛ هرچند این تمایل از جهت ذهنی بین آنان وجود ندارد:

«چندسالی متری ۶-۷ تومن دادن به اونایی که خیلی عجله داشتن و خونه‌هاشون رو خریدن. همه‌شون هم بدبخت شدن و رفتن اما ما نفروختیم. بفروشیم بریم قبرستون؟ اگه متری ۶-۷ تومن بفروشیم باید بریم قلعه حسن‌خان یا اندیشه اینجا اما بهترین آب‌وهوا رو داره.»

«وقتی چهل سال اینجا زندگی کنی خب دوست نداری بری دیگه اسیر عادت شدیم. امید پدر آدمو درمیاره. امید آدمو سرکار می‌ذاره. امید به اینکه شاید یه‌روز بیان مجوز بدن.»

تعلق ذهنی و روانی ساکنین اسلام‌آباد به محل زندگی‌شان، مهم‌ترین عامل در تقویت روحیه‌ی هم‌محله‌ای بودن و تلاش برای ترک نکردن خاک آبا و اجدادی‌شان است.

جدای از تعلق ذاتی ساکنین به منطقه‌ی محل زندگی‌شان، آنان به علت حضور بیش از ۵۰ ساله در سعادت‌آباد، از جهت ذهنی خود را حاشیه‌نشین نمی‌دانند و حاضر به ترک محل زندگی و حضور در مناطق حاشیه‌ای معروف تهران نیستند. همین مساله یکی دیگر از گره‌هایی است که اسلام‌آباد را بدل به حاشیه‌نشینی به‌خصوص در سطح شهر تهران می‌کند.

جمع‌بندی

نگاهی به توصیفات نشان می‌دهد که اهالی اسلام‌آباد در یک تله‌ی فقر گیر افتاده‌اند و همین بر آگاهی طبقاتی آنان یا بهتر گفته باشیم خشم طبقاتی آنان تأثیر منفی گذاشته است. در حالی که همجواری با کاخ‌های سعادت‌آباد این فرض بدیهی را بوجود می‌آورد که مردم هر روز درگیر عقده‌ی حقارت‌اند و عصبانی از قیاس خود با ثروتمندان، اما سکوت این منطقه در جریان اعتراضات دی ۹۶ به این سو خبر از کنار آمدن مردم اسلام‌آباد با فقرشان دارد. در واقع شاید بتوان گفت آنچه در حاشیه‌نشین‌های مرکز شهری چون اسلام‌آباد سعادت‌آباد برجسته می‌نماید این است که محاصره‌ی آن به عنوان یک گودی در دل شهر نئولیبرالیزه‌شده، امکان‌های خروش اعتراضی‌اش را کم می‌کند؛ چه اینکه مشاهده می‌کنیم که شهرداری هم با توسل به تاکتیک رسمیت‌بخشی به حاشیه‌عملا در راستای ادغام این استثنا در منطق شهری شدن سرمایه حرکت کرده است. به طور دقیق‌تر می‌توان گفت محصور شدن حاشیه‌نشین با شهر فضایی بسته ایجاد کرده که امکان تعریض و توسعه‌ی اعتراضات را پیشاپیش سلب کرده و از دیگرسو شناسایی

معتراضان در این محیط بسته را نیز تسهیل می‌کند، از همین رو مجال کمتری برای بروز کنش اعتراضی وجود دارد. جداافتادگی اسلام‌آبادی‌ها از ده‌ونک به واسطه‌ی بزرگراه چمران یک مسأله‌ی سیاسی مهم است. در جریان تحولاتی که در سال ۱۳۹۵-۱۳۹۶ در این منطقه در خصوص مصادره‌ی زمین‌ها توسط دانشگاه الزهرا برقرار بود، اتفاقی در اسلام‌آباد نیفتاد. در عوض چنان‌که مشاهده کردیم نزاع درون فرودستان بدل به شاه‌بیت تضاد در این محدوده شده است: اسلام‌آبادی‌ها علیه کارتن‌خوابان.

اینکه اسلام‌آبادی‌ها خودشان را حاشیه‌نشین نمی‌دانند و همجواری با سعادت‌آباد را نشانه‌ای از وجاهت محل زیست‌شان می‌دانند نکته‌ای است که می‌تواند خبر از وجود «عقد‌های طبقاتی» به عوض «آگاهی طبقاتی» در میان ایشان بدهد. نمایش هرروزه‌ی زندگی لاکچری پولدارهای سعادت‌آبادی و جولان آن جلوی چشم اسلام‌آبادی‌ها (از رجوع ماشین‌هایشان برای تعمیر در آنجا تا عبورشان از آن محدوده) بعضاً به «عقد‌های زندگی لاکچری» دامن زده تا «همبستگی طبقاتی» علیه بورژوازی.

اما آنچه در اسلام‌آباد می‌گذرد "نه حاشیه، بلکه خود متن است." تعارض طبقاتی فاحش در مرز بین سعادت‌آباد و اسلام‌آباد، ما را ناچار خواهد کرد تا پتانسیل بالقوه و نهفته در این منطقه‌ی حاشیه‌ای را در نظر بگیریم تا از رهگذر توصیف و تبیین واقعیت موجود در این حاشیه‌نشین ویژه، نگاهی به ظرفیت‌های سیاسی ایجادشده در میان اسلام‌آبادی‌ها داشته باشیم.



منڙپوڻ
Manjanigh

